

پیش‌داشت کمال‌یافتگی؛ شرط ضروری فهم و کژفهمی نزد گادامر

رضا مقراضی *

محمد رعایت‌جهرمی **

چکیده

هدف اصلی نوشتار حاضر، واکاوی استلزام پیش‌داشت کمال‌یافتگی به‌عنوان شرط ضروری فهم و کژفهمی در گادامر است. جهت‌دستیابی به این هدف از روش تحلیلی بهره گرفته شده است. گادامر، فرض موقتی مفسر در خوانش هر متن، مشتمل بر دو عنصر صوری (وحدت و انسجام درونی) و محتوایی (حقیقت کامل بودن) را پیش‌داشت کمال‌یافتگی می‌نامد. او بر آن است که فهم یک متن با فرافکنند معنای اولیه مفسر آغاز می‌گردد، اما اگر دؤر هرمنوتیکی با پیش‌معنایی درست به جریان نیفتد، عمل فهم شکست خواهد خورد؛ زیرا تناسب میان پیش‌معنای مفسر و خود متن، محل تردید است؛ از این رو هنگامی که متنی خوانده می‌شود، فرض وحدت و انسجام درونی آن، نخستین فرض ضروری، جهت اصلاح، رد یا تأیید پیش‌معنای اولیه مفسر است؛ ولی این فرض، ناکافی است و لازم است مفسر، حقیقت کامل متن را نیز به‌طور موقت، جهت آزمودن پیش‌معنا و پیش‌داوری‌های خود مفروض گیرد؛ زیرا اگر مفسر، صرفاً با پیش‌فرض انسجام متن، به فهم جزئیات آن پردازد، ممکن نیست که آن جزئیات بتوانند نادرستی معنای اولیه محدود





و تحریف شده را نمایان سازند. پیش‌داشت کمال‌یافتگی، فرضی "قابل فسخ" مرجعیت متن است که پیش‌داوری‌ها و طرزفکرهای شخصی و دل‌بخواهانه مفسر را به چالش کشیده و مقدمه‌ای جهت اصلاح یا تأییدشان می‌گردد. پیش‌داشت کمال‌یافتگی، بایسته فهم است و در خور واکاوی؛ زیرا هر مفسری در تلاش برای فهم، کمال‌یافتگی متن را پیش‌بینی می‌کند تا با کشمکش میان معنای پیش‌بینی شده و مقاومت متن از تفسیر نامناسب، دل‌بخواهانه و ذهنیت‌گرایانه بپرهیزد.

کلیدواژه‌ها

پیش‌داشت کمال‌یافتگی، انتظار کمال‌یافتگی، پیش‌معنا، فرافکنی معنا، گادامر.

درآمد

از نگاه گادامر، فهم یک رویداد (event) است که در دور هرمنوتیکی تحقق می‌یابد. دور هرمنوتیکی، «توصیف‌کننده مؤلفه ساختار هستی‌شناسی فهم است» (Gadamer, 2013: p.305). این دور فهم، گفت‌وگوی دیالکتیکی میان متن و پیش‌داوری‌های (prejudices) مفسر است؛ گفت‌وگویی جاری و گردش‌همیشگی که می‌تواند با فرض عدم محدودیت زمانی برای مفسر، بدون تعیین و تکمیل‌شدگی نهایی تا بی‌نهایت ادامه یابد؛ زیرا «برای انسان، فهم به‌عنوان کاری بی‌پایان و ناکامل و دائماً مد نظر است» (گادامر، ۱۳۹۴: ص ۴۰). بر مبنای همین عدم تکمیل‌شدگی نهایی فرایند فهم است که «گادامر دور هرمنوتیکی را دوری روش‌شناختی (Methodological circle) نمی‌داند و علیه وجود روشی^۱ (Method)

۱. «جستجوی روش‌شناسی‌ای برای علوم انسانی که آنها را بر پایه‌ای محکم دوشادوش «علوم طبیعی» قرار دهد؛ جستجویی که مشخصه بخش بسیار زیادی از پژوهش هرمنوتیکی پیشین بود، اساساً بر خطاست. نه تنها هیچ روش‌شناسی‌ای نیست که وسیله رسیدن به فهم امر انسانی یا امر تاریخی را وصف کند، بلکه هیچ روش‌شناسی‌ای از این گونه هم نیست که برای فهم امر غیر انسانی یا طبیعی کفایت کند» (ملپاس و دیوی، ۱۳۹۴: ص ۴۱)؛ از همین رو، گادامر می‌نویسد: «علوم انسانی هیچ روشی از آن خودشان ندارند» (Gadamer, 2013: p.7) گادامر با هلمهولتس (Hermann von Helmholtz) موافق است که علوم انسانی در عمق با به‌کار بستن درایت (Tact) بسیار بیشتر سر و کار دارند تا با کاربرد هر نوع روش (گروندن، ۱۳۹۱، «الف»: ص ۱۷۴). با این وجود، گادامر معتقد است که می‌توان از راه روش به حقیقت دست یافت، اما آنچه مشکوک است، ادعای آگاهی روشمند مدرن انحصارطلب است مبنی بر اینکه هیچ حقیقتی بیرون از روش وجود ندارد.

برای دستیابی به فهم [نهایی] یا حقیقت (Truth) استدلال می‌کند^۱ (مپاس و دیوی، ۱۳۹۴: ص ۴۱).

مفسر با پیش‌داوری‌هایش که «زمینه گشودگی‌اش به جهان»^۲ (نیچه، ۱۳۸۵: ص ۷۴) و شروط فهم هستند، خود را به روی متن گشوده می‌دارد تا به دور هرمنوتیکی وارد گردد. بدین ترتیب متن نیز فرصت می‌یابد تا نقش خود را بازی کند. مفسر، هر بار که به سراغ متن می‌رود، اگر به متن گشوده باشد، آن را در تعدیل، اصلاح و تغییر پیش‌داوری‌های خود محق می‌داند؛ از این‌رو در هر آمد و شد، خود را فراتر از فهم قبلی‌اش از متن یافته و منظر متفاوتی خواهد یافت. هر منظر تازه مفسر، نتیجه امتزاج (Fusion)، توافق (Agreement) و هماهنگی (Harmony) میان متن و مفسر است.

به باور گادامر هیچ تفسیری بدون پیش‌داوری امکان ندارد. «درواقع تاریخت وجود مفسر متضمن این نکته است که پیش‌داوری، در معنای تحت‌اللفظی این واژه، سازنده جهت‌گیری اولیه همه توان وی برای تجربه کردن است. پیش‌داوری‌ها شرایطی‌اند که مفسر از طریقشان چیزی را تجربه می‌کند و به واسطه آنها، هرچه که با آن روبه‌رو می‌گردد با او سخن می‌گوید» (همان). برای مفسر، فهم موضوع (Subject Matter) و معنایی از متن، همواره به پیش‌داوری‌های او از موضوع و همچنین موقعیت او بستگی دارد.

او صرفاً با به کارگیری معانی گوناگونی^۳ درباره متن یعنی آن چیزهایی که

۱. در این مورد به‌ظاهر استدلال گادامر این است که درحالی‌که مخاطب (مفسر) ممکن است بتواند از راه تأمل در برخی عناصر پیش‌فهم خود، آنها را واپاید، هرگز به آن خودشفافی (Self-transparency) دست نمی‌یابد که همه عناصر «ساختار پیش‌داوری» او به سطح خودآگاهی برسد. او اشاره می‌کند که حتی روانکاوی هم اصولاً «هرگز به پایان نمی‌رسد» و خواست شفافیت کامل [از منظر] انسان‌شناسی و هستی‌شناسی [خواستی] نابه‌جاست (Bernstein, 1994: p.121).

۲. برای جهان داشتن، آدمی می‌باید قادر به باز کردن فضایی در برابر خود باشد که جهان در آن بتواند چنانکه هست بر او آشکار شود (Gadamer, 2013: p.460).

۳. گادامر این مجموعه از معنای فراافکنده شده را پیش‌ساختارهای فهم می‌نامد (شرت، ۱۳۸۷: ص ۱۳۲).





درباره متن از سنت^۱ به ارث رسیده است، فهم را آغاز می‌کند. این گونه است که فهم مفسر در سایه رفت و آمد میان کل و اجزای متن میسر می‌گردد؛ یعنی پیش‌داوری‌های مفسر از طریق دیالکتیک (دور هرمنوتیکی) و در دل سنت با متن مواجه می‌گردد. این مواجهه، زبانی است؛ زیرا «سنت، سرشت زبانی دارد» (همان: ص ۱۶۹)؛ از این رو می‌توان گفت که مفسر به گفتگوی با متن یا همان افق معنایی متن که آن هم دل در سنت دارد می‌نشیند. پس مفسر از گذشته آغاز می‌کند و به حال می‌رسد. فهم، حضور گذشته در حال است و لذا مفسر، بازیگرِ بازیِ فهم معنایی است که متن در زمان حال منتقل می‌کند.

همچنین گادامر معتقد است فهم، به همان سان که رویداد تولد معنایی تازه در بستر سنت است، «مقدم بر هر چیز، توافق است» (Gadamer, 2013: p.186)؛ یعنی قرابت و توافق میان پیش‌داوری‌های مفسر و متن که پس از رفع چالش‌های درون دور هرمنوتیکی به وقوع می‌پیوندد. سنت، افق معنایی مفسر و متن را در خود دارد و در این بستر است که گادامر، تلاش مفسر برای قرابت با متن و در نهایت رسیدن به معنایی تولیدشده^۲ در زمان حال را وقوع فهم می‌نامد؛ یعنی آن را رویدادی درون‌زبانی و نحوه حضور مفسر در جهان می‌داند.

به‌طور کلی هرمنوتیک فلسفی می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که این «فهم

۱. منظور گادامر از سنت، سنت خاصی نیست؛ زیرا در غیر این صورت، باید او را سنت‌گرا قلمداد کنیم، حال آنکه او هرگز در این جرگه نمی‌گنجد. او بیشتر از «عملی تاریخ» بحث می‌کند که پشت سر فهم، فعال است و آن را پیش می‌برد. به این ترتیب، سنت معرفت‌تمامی آن چیزهایی است که در فرایند فهم «عینیت‌پذیر» نیستند، اما به نحو غیرملموس، فهم را متعین می‌کنند (گروندن، ۱۳۹۱، «ب»: ص ۶۰).

به نظر هایدگر و گادامر «این گونه نیست که ما صرفاً تاریخ را ساخته باشیم و در نتیجه نیازی به فهم آنچه خودمان بر ساخته‌ایم نداشته باشیم؛ بلکه مسئله بیش از این است: ما حقیقتاً تاریخی هستیم؛ بنابراین فهم تاریخ عبارت است از فهم آنچه هستیم. علاوه بر این، در واقع فهم‌مان از آنچه هستیم سازنده همین هستی تاریخی ماست» (شرت، ۱۳۸۷: ص ۱۳۷).

۲. معنای متن همواره با موقعیت تاریخی مفسر تعیین می‌شود. معنای متن نه فقط گاهی، بلکه همواره فراتر از (Beyond) مولف خود می‌رود. این بدان خاطر است که فهم صرفاً فعالیتی بازتولیدی (Reproductive) نیست، بلکه همواره فعالیتی تولیدی نیز هست (Gadamer, 2013: p.307).

چگونه ممکن است، نه فقط در علوم انسانی، بلکه در کل تجربه انسان از جهان» (بالمر، ۱۳۹۵: ۱۸۱). «این پرسشی است که بر هر گونه عمل فهم از جانب ذهنیت، از جمله فعالیت روشمند علوم، تفسیر و هنجارها و قواعد آنها مقدم است» (وایسنهایمر، ۱۳۸۱: ص ۵۷). بدین ترتیب، گادامر فلسفه‌ای هنجارین را پایه نمی‌گذارد، توصیه‌ای جهت قاعده‌مند کردن عمل فهمیدن به دست نمی‌دهد، هر گونه تلاش برای به کار بستن عملی آن را سوء تعبیر آن می‌داند (همان: ص ۵۲) و جلوگیری از بدفهمی را وظیفه اصلی هرمنوتیک نمی‌داند؛ زیرا هرمنوتیک فلسفی دل‌مشغول چگونگی رخداد فهم و تمیز میان پیش‌داوری‌هاست. به باور گادامر هرمنوتیک فلسفی «در یافتن آن چیزی است که در همه اشکال فهم مشترک است» (همان: ص ۵۰). از این روست که هرمنوتیک فلسفی به بررسی شرایط فهم، هستی‌شناسی فهم، تبیین فلسفی خود فهم، توصیف وضع طبیعی تفسیر، آشکارسازی بنیادهای امکان تفسیر درست و فرق‌گذاری میان پیش‌داوری‌های درست و نادرست که به کژفهمی می‌انجامد می‌پردازد.

به نظر گادامر وضع عادی و طبیعی بیانگر فهم است، نه کژفهمی که شلایرماخر از آن سخن می‌گوید. شلایرماخر دو شیوه هرمنوتیکی را از هم متمایز کرده بود: شیوه آسان‌گیرانه (Lax) و شیوه سخت‌گیرانه (Strict). شیوه آسان‌گیرانه فرض را بر این می‌گذارد که فهم به‌طور معمول کامیاب می‌شود و هرمنوتیک تنها در موارد دشوار به منظور اجتناب از کژفهمی (Misunderstanding)، مورد نیاز است، ولی هرمنوتیک عام شلایرماخر همان شیوه سخت‌گیرانه است؛ زیرا تصور می‌کند که حصول کژفهمی، امری طبیعی است» که به دلیل شتاب‌زدگی یا پیش‌داوری معمولاً روی می‌دهد و از این روست که همواره به هرمنوتیک نیاز داریم (اشمیت، ۱۳۹۵: ص ۳۸). او می‌نویسد: «شیوه آسان‌گیرانه‌تر در فن فهم، فرض را بر آن می‌گذارد که فهم طبق روال عادی پدید می‌آید و لذا مقصود را به‌طور سلبی بیان می‌کند: باید از کژفهمی اجتناب کرد، ... شیوه دقیق‌تر فرض را بر آن می‌گذارد که کژفهمی طبق روال عادی پدید می‌آید و بایستی در هر موردی فهم را طلب و جستجو کرد» (Schleiermacher, 1998: p. 22).





در مقابل، چنانکه پیش تر هم اشاره شد، گادامر وضع عادی و طبیعی را بیانگر فهم می‌داند. همچنین در تعیین خاستگاه فهم معتقد است که «هر شکلی از تشخیص کژفهمی یا ارتباط معیوب، لازم نیست که همواره به توافقی در گذشته رهنمون شود که از قبل به شکلی مطمئن از طریق سنت هم‌گرایی ایجاد شده است، اما هر توافق ایجادشده در سنت، پیش فهم یا پیش‌زمینه‌ای را شکل می‌دهد که در وهله نخست، تشخیص یک کژفهمی را ممکن می‌سازد؛ از این رو سنت مقدم بر هر تفکر انتقادی است» (اشمیت، ۱۳۹۵: ص ۲۶۳)؛ از این رو پیش فهم‌های مفسر تا جایی که با چالش و رد متن مواجه نگردد، همچنان فهم است و نه کژفهمی. گادامر می‌نویسد «ایا برآمدن علوم جدید و آرمان روش است که [فهم تا حد زیادی به منزله گریز از کژفهمی‌ها، به مثابه پدیدآورنده بیگانگی و اختلاف میان من و تو نگریسته می‌شود. ما بایستی تصدیق کنیم که توافق در فهم از کژفهمی، اساسی‌تر و اولی‌تر است تا جایی که فهم، مدام ما را به بازسازی توافق در فهم به عقب بازمی‌گرداند» (گادامر، ۱۳۹۵: ص ۱۴۵)؛ گادامر در مصاحبه‌ای با عنوان «نوشتن و صدای زنده»^۱ می‌گوید «حیات اجتماعی به اعتماد و پذیرش ما نسبت به کلام هرروزه بستگی دارد. ما نمی‌توانیم بدون داشتن این اعتماد، حتی یک تاکسی خبر کنیم؛ بنابراین وضع عادی و طبیعی بیانگر فهم است نه کژفهمی» (لان، ۱۳۹۵: ص ۲۲۴).

گادامر همچنین مدعی است که «دل‌مشغولی واقعی‌اش فلسفه بوده و هست: نه آن چیزی که ما انجام می‌دهیم یا باید انجام دهیم؛ بلکه آن چیزی که ورای خواست و عمل ما برایمان رخ می‌دهد» (واینس‌هایمر، ۱۳۸۱: ص ۵۸). او می‌گوید «ما همواره با جهانی روبه‌رویم که از پیش تأویل شده و در چارچوب مناسبات بنیادین سازمان یافته است. در این جهان است که تجربه همچون چیزی نو گام می‌نهد، آنچه را راهبر انتظارهای ما بوده به هم می‌ریزد و در این آشوب، خود به سازماندهی دوباره تن می‌دهد. بدفهمی و

1. Writing and the living voice (Gadamer, 1992: pp. 63-71).

غرابت، عوامل نخستین و اصلی نیستند که بگوییم جلوگیری از بدفهمی‌ها وظیفه خاص هرمنوتیک است. مسئله، درست برعکس است. تنها با پشتوانه ادراک مشترک و متعارف می‌توان خطر کرد و به عرصه بیگانه گام نهاد، از دل بیگانه چیزی برکشید و به این ترتیب، تجربه خود از جهان را وسعت و غنا بخشید» (نیچه، ۱۳۸۵: ص ۸۱).

افزون بر این، گادامر انواع پیش‌داوری‌های مفسر را با صفات درست (True)، نادرست (False)، پرثمر (Fruitful) و آنهایی که ما را محبوس (Imprison) می‌کنند، توصیف می‌کند و از چگونگی تأثیرگذاری‌شان در فرایند فهم سخن می‌گوید. به نظر گادامر پیش‌داوری‌های نادرست موجب کژفهمی می‌شوند و «ما می‌بایست آماده تمیزدادن میان پیش‌فرض‌های پرثمر و آن برداشت‌هایی باشیم که ما را محبوس می‌کنند و از تفکر و دیدن باز می‌دارند» (پالمر، ۱۳۹۵: ص ۲۰۲). گادامر مدعی است که «پرسش حقیقتاً نقادانه هرمنوتیک» پرسش از جداسازی (Distinguishing) است. جداسازی «پیش‌داوری‌های درست که با آنها می‌فهمیم از نادرست که با آنها دچار کژفهمی می‌شویم» (Gadamer, 2013: p.309). اما پرسش اصلی آن است که «آیا معیاری برای انجام‌دادن چنین کاری وجود دارد؟ به گفته گادامر این اشتیاق به معیار (Criterion)، همواره گواه بر عینیت [و یا موضوعیت] خواهد بود، اما حتی اگر چنین معیاری در دست نباشد، امارات و نشانه‌هایی (Indicators) هست» (گروندن، ۱۳۹۱، «الف»: ص ۱۷۹)؛ زیرا اگر معیاری مبتنی بر فهمی عینی نیز در دست نباشد، پیش‌داشت کمال‌یافتگی و فاصله زمانی (اماره) به ترتیب معیارهایی درونی و بیرونی جهت فرق‌گذاری میان فهم و کژفهمی هستند.

آنچه در پی خواهد آمد تلاشی است به‌منظور تحلیل استلزام پیش‌داشت کمال‌یافتگی به‌عنوان اولین معیار ارزیابی فهم نزد گادامر. پیش‌داشت کمال‌یافتگی، معیاری درونی است که خود از دو معیار صوری و محتوایی تشکیل شده است، اما معیار فهمی نهایی یا عینی نیست. این معیار برای هر عمل فهم، ضروری است، ولی فقط خود مفسر است که تا رسیدن به توافق با متن از آن بهره می‌برد. پس اگر مفسر، معنایی





نادرست بر متن فرافکنده باشد، به کژفهمی نائل خواهد آمد و از آن آگاه نیز نخواهد شد؛ این در حالی است که انسان چیزی را می‌جوید که درست است.

بدین ترتیب، جهت واکاوی پیش‌داشت کمال‌یافتگی، پس از تبیین «فرافکنی معنا» که همان پیش‌بینی معنای متن توسط مفسر در مواجهه اولیه‌اش با متن است، به «فرض وحدت درون‌ماندگار معنا»، یعنی اولین عنصر و معیار صوری پیش‌داشت کمال‌یافتگی می‌پردازیم. با بررسی این فرض صوری و البته ضروری، مشخص می‌گردد که جهت ارزیابی فهم، این معیار نابسند است و قادر به نمایان کردن نادرستی معنای اولیه‌ای محدود و تحریف‌شده که از قضا سبب بدفهمی یکپارچه‌ای از متن شده است نمی‌باشد. ناکافی بودن این فرض را ذیل عنوان «نابسندگی فرض وحدت متن» بررسی خواهیم کرد تا ضرورت وجود معیاری دیگر، یعنی معیار «فرض حقیقت کامل بودن متن» نیز مشخص شود. پس از تبیین این فرض محتوایی و ضروری، پیش‌داشت کمال‌یافتگی در کلیت خود و به‌عنوان ویژگی خاص تفسیر متنی و نیرویی در مقابل امکان دل‌بخوانانه بودن تفسیر، معرفی می‌گردد. پس از تبیین ضرورت این معیار و البته ناکافی بودن آن، به جایگاه فاصله زمانی به‌عنوان معیار اصلی (معیار پالایش‌گر و تمیزدهنده) نزد گادامر، جهت ارزیابی فهم، مختصر اشاره‌ای خواهد شد. هدف اصلی از نگارش این مقاله، تبیین جایگاه معیار پیش‌داشت کمال‌یافتگی در وقوع فهم است؛ چنانکه که باید آن را به‌مثابه بخش ضروری و انکارناپذیر پاسخ به این پرسش دانست که آیا معیاری برای جداسازی فهم از کژفهمی وجود دارد یا خیر؟

۱. فرافکنی معنا

به باور گادامر مفسر به‌سبب تاریخ‌مندی‌اش، همواره متن را با پیش‌زمینه‌ای از پیش‌داوری‌ها و باورهای پیش‌انگاشته‌ای می‌خواند و تفسیر می‌کند که شرط فهم‌اند، «به ذهنیت مربوط نیستند و به سنت بستگی دارند» (Michelfelder and Palmer, 1989: p.327) و البته قابل بازنگری‌اند.

لذا مفسر پیش از آنکه معنایی توسط متن به او القا شود، باب فهم را می‌گشاید و معنایی را به سوی متن پیش می‌افکند^۱ یا به تعبیری، معنای متن را پیش‌بینی می‌کند.^۲ او می‌نویسد «فردی که در تلاش برای فهم^۳ متن است، همواره در حال فرافکنی معنا (Projection of meaning) است. او به محض آشکار شدن معنایی اولیه در متن، معنایی را به سوی متن به‌عنوان یک کل فرامی‌افکند. همچنین معنای اولیه فقط به این سبب آشکار می‌شود که او متن را با انتظارات^۴ خاصی درباره‌ی معنای معینی می‌خواند. بسط این پیش‌فراکنی که با نفوذ او بر معنا، بر حسب آنچه ظاهر می‌شود بازنگری می‌گردد، همان فهم آن چیزی است که هست» (Gadamer, 2013: p.279).

برای مثال اگر مفسر، داستانی پلیسی را با این تصور بخواند که متنی درباره‌ی هنر است، تفسیر وی معیوب خواهد بود. در این مثال، مفسر برای فهمیدن متن، معنای اولیه‌ی هنری بودن را بر متن فرامی‌افکند که بر پایه‌ی تجربه‌ای ناقص از متن است. این تجربه می‌تواند بر اساس نام مؤلف یا عنوان آن کسب شده باشد (وارنکه، ۱۳۹۵: ص ۸۸). حال اگر مفسر با خواندن متن، متوجه عدم تناسب معنای کلی مورد نظرش (هنری بودن متن) با جزئیات متن شود و حدسش در ادامه‌ی مطالعه‌ی متن، تقویت و تثبیت نگردد، فهم متن را مشکل یافته و متوجه می‌شود که فرض اولیه‌اش درباره‌ی موضوع محوری این متن به اصلاح نیاز دارد و چه بسا بی‌ربط است. گادامر معتقد است که «تناسب تمام جزئیات با

۱. خواننده یا مفسر، متن را با انتظارات پیش‌انگاشته (عقاید پیش‌دریافته یا پیش‌دآوری‌ها) می‌خواند و در کارش بازنگری‌هایی انجام می‌دهد. با این حال، فهم متن چیزی است که همواره با حرکت پیش‌دستانه‌ی پیش - فهم تعیین می‌گردد.
۲. در تلاش برای فهمیدن (برای مثال یک متن)، آدمی همواره معنایش را پیش‌بینی می‌کند. آدمی در هر لحظه بر کلمه یا جمله‌ی خاصی تمرکز می‌کند، اما به‌طور هم‌زمان، معنایی کلی را نیز به‌مثابه یک کل، بر متن فرامی‌افکند، این پیش‌بینی معنا (Anticipation of meaning) است (Lawn, 2011: p.10).
۳. هر خواندنی که همراه با فهمیدن باشد، آشکارا نوعی بازتولید (Reproduction) و تفسیر است... به‌ظاهر آنچه معنایی داشته باشد و فهمیده می‌شود با هر آنچه تجسم زبانی دارد، چنان رابطه تنگاتنگی دارد که بتوان گفت فهمیدن همواره با گفت‌وگویی درونی همراه است (Gadamer, 2013: p.160).
۴. پیش‌دآوری‌ها یا پیش‌فهم‌های ما باید تقریباً مانند شرایط استعلایی فهم فهمیده شوند. ما می‌فهمیم و برای رسیدن به حقیقت تلاش می‌کنیم؛ چون با انتظارات معنا در این راه هدایت می‌شویم (گروندن، ۱۳۹۱، «الف»: ص ۱۷۷).





کل، معیار فهم درست است و عدم موفقیت در این تناسب بدان معناست که فهم شکست خورده است» (ibid, p.302). او می‌گوید که واژه پیش‌داوری (Vorurteil) در معنای لفظی، صرفاً به معنای پیش‌حکم (Vor-urteil) یا به بیانی دیگر، حکمی است که پیش از ارزیابی درست تمام دلایل و شواهد صادر شده است؛ بنابراین پیش‌داوری در خوانش و تجربه بعدی تأیید یا ردشدنی است (همان: ۸۹). پس مفسر می‌کوشد در پرتو خوانش کامل تری که تا بدینجا از جزئیات متن داشته، خواندن متن را از سر بگیرد. او در بهترین حالت، با فرض پلیسی‌بودن موضوع، بار دیگر به سراغ متن می‌رود.

۲. فرض وحدت درون‌ماندگار معنا

به هر صورت به منظور فهمیدن، مفسر پیش‌فرض می‌گیرد که موضوع یک متن، یک وحدت کامل معنایی دارد؛ به بیان دیگر، «موضوع متن در ابتدای [خوانش مفسر] به‌عنوان امری که در خود نامنسجم است (وحدت درون‌ماندگار معنا) تلقی نمی‌گردد» (Michelfelder and Palmer, 1989: p.182)؛ بنابراین مفسر افزون بر فراق‌کنندگی پیش‌معنایی اولیه (Fore-meaning) از جانب خویش، انسجام (Consistency) و وحدت (Unity) درونی متن را نیز فرض می‌گیرد. فرض وحدت درون‌ماندگار معنای متن، فرض عنصری صوری (Formal) و نه محتوایی است. این بدان معناست که متن، «معنای خود را به‌طور کامل بیان می‌دارد» (Gadamer, 2013: p.30) و هر مفسری در هر خوانش از هر متنی آن را مفروض می‌دارد.

«مسئله‌ی یک متن می‌توانست طور دیگری باشد؛ اما اگر متنی [همان‌طور که هست] واجد وحدت کامل معنا تلقی نشود، هیچ چیزی وجود نخواهد داشت تا تردیدی در پیش‌داوری‌هایی که تفسیر را هدایت می‌کنند پدید آورد. یک متن آنچه را می‌گوید که مفسر از آن می‌خواهد تا بگوید. بدین طریق، وحدت کامل معنایی، متن را قادر می‌سازد تا به‌مثابه یک کل، خودبیانگر و موثق باشد» (Michelfelder and Palmer, 1989: p.182)؛ از این رو گادامر نشان می‌دهد که اگرچه این فرض، صوری است، با مناطی محتوایی، یعنی معنا

به‌مثابه یک کل، ارزیابی می‌گردد و شکست فهم، نتیجه نبود تناسب میان پیش‌فرض اولیه مفسر با وحدت معنایی این کل است و نه به‌عکس؛ بنابراین مشخص می‌گردد که اگر متن، منسجم در نظر گرفته شده باشد، توان پرسشگری از مفسر را دارا خواهد بود و می‌تواند پیش‌داوری‌های مفسر را به حالت تعلیق درآورد. گادامر می‌نویسد: «در نتیجه به زبان منطق، هرگونه تعلیق (Suspension) پیش‌حکم‌ها و به طریق اولی تعلیق پیش‌داوری‌ها، دارای ساختار یک پرسش است. ذات پرسش این است که امکانات را بگشاید و آنها را گشوده نگاه دارد»^۱ (Gadamer, 2013: p.310).

بنابراین اگر «معیار فهم درست، تناسب جزئیات با کل است»، این کل، کلی منسجم با وحدت معنایی است. در آغاز و پیش از «فرض درستی ذاتی (substantive rightness) سخن دیگری یا حقیقت کامل بودن متن» (ibid., pp.305, 403) که در ادامه بدان خواهیم پرداخت، فرض اینکه کل متن دارای چنین «وحدت درون‌ماندگار معنا» است، بخشی از معیار حفظ یا طرد پیش‌داوری‌ها و تفسیرهای فردی خواهد بود؛ وحدت بالقوه کامل معنا (Potential Perfected Unity of Meaning) که اگر مفسر از پذیرش آن سر باز بزند، هرگز نمی‌تواند تشخیص دهد که این عدم تناسب و شکست، ناشی از پیش‌داوری‌های خود اوست یا خود متن. صرفاً جهت برجسته‌سازی عامل شکست فهم و تشخیص آن، می‌توان به این مثال مشهور اشاره کرد که اگر فردی مشاهده‌گر چوبی باشد که در آب فرو رفته است و شکسته به نظر می‌آید، تنها در صورتی می‌تواند به خطای دید خود حکم کند که صورت سالم و نشکسته بودن چوب را از پیش، فرض گرفته باشد. «البته ممکن است که متن دارای تناقضاتی باشد، اما باور به انسجام، ضروری است، حتی اگر خواننده دل‌مشغول تناقضات متنی باشد؛ زیرا همین تناقضات، فقط درون یک معنای



۱. گادامر در ادامه می‌افزاید: پرسش‌پذیر شدن یک پیش‌داوری در قبال آنچه دیگری یا یک متن به ما می‌گوید بدین معنا نیست که پیش‌داوری کاملاً کنار گذاشته شود و به جای آن مفاد متن یا [گفته] دیگری پذیرفته شود... بلکه بدین معناست که پیش‌داوری‌مان به مخاطره افکنده شود و از این طریق نقش ایفا کند» (Gadamer, 2013: p.310).

کلی مفروض [اولیه و نه تأییدشده]، تناقض‌اند» (وارنکه، ۱۳۹۵: ۹۷). پس بدین ترتیب، باور به عنصر صوری موقتی وحدت و انسجام متن، همچنان ضروری است.

نابسنندگی فرض وحدت متن

گادامر همچنین از احساس مفسر مبنی بر تعلق‌یافتن متن به خود (و برعکس) سخن می‌گوید که به نظر، هشداری به امکان پنهان‌بودگی پیش‌داوری‌هایی است که در پس توافق و سازگاری با متن، موجب شکست در فهم می‌گردند؛ «زیرا تجربه فهم آنچه یک متن از آن سخن می‌گوید تا زمانی که دریافت شده‌اش بدانیم، مقبولیت و مألوف‌بودن را در ما ظاهر خواهد ساخت و ناگزیر این احساس را می‌رساند که به ما تعلق دارد و ما به او» (Bilen, 2001: p. 37). پس ضرورت باور مفسر به وحدت متن، به معنای عدم نیاز به ارزیابی آن نیست؛ چون این فرض برای رفع بدفهمی متن ناکافی است. اگر مفسر صرفاً بر پیش‌فرض انسجام متن تأکید داشته باشد و شروع به خواندن متن و فهم جزئیات آن کند، چگونه ممکن است که آن جزئیات، نادرستی معنای اولیه‌ای محدود و تحریف‌شده را که از قضا سبب بدفهمی یکپارچه‌ای از متن شده است اصلاح کند؟ «چگونه ممکن است آن پیش‌فرض، اجتناب‌ناپذیر و مسلم به نظر نرسد؟» (وارنکه، ۱۳۹۵: ص ۹۷).

البته خود گادامر نیز خرده‌گیر است و این پرسش را مطرح کرده است. او می‌نویسد: «این سؤال مطرح می‌شود... چگونه فرض می‌شود که فرد راه خروج از مرزهای پیش‌معناهای خود را می‌یابد؟ به یقین این فرض عام ممکن نیست وجود داشته باشد که آنچه در متن به ما گفته می‌شود کاملاً با آرا و انتظارات خود ما همخوانی دارد. برعکس، آنچه کسی در گفت‌وگو، نامه، کتاب یا هر چیز دیگری به من می‌گوید، نخست ذیل این پیش‌فرض قرار می‌گیرد که مطلب بیان‌شده نظر اوست، نه نظر من و من باید، بی‌آنکه ضرورتاً در آن سهیم باشم، آن را از آن خود کنم. این شرط، فهم را آسان‌تر نمی‌کند؛ بلکه آن را دشوارتر می‌سازد؛ زیرا پیش‌معناهایی که فهم من را



مشروط می‌کنند، چه بسا کاملاً از نظر پنهان بمانند. اگر آنها موجب کژفهمی می‌شوند، چگونه می‌شود که وقتی دیگر چیزی برای تناقض وجود ندارد، کژفهمی را در خصوص یک متن تشخیص داد؟» (همان: ص ۹۸).

گادامر در مقاله «کانت و پرسش درباره خدا» دو تفسیر متناقض از گزاره «فلسفه مسیحی وجود ندارد» مطرح می‌کند که می‌تواند روشنگر این بحث باشد: «جملات فلسفی این گونه است: فلسفه مسیحی وجود ندارد و این گفته ممکن است به یک معنا خیلی مسیحی باشد. همان گونه که لوتر و نظام لوتری به قدر کفایت این جمله را تکرار کردند، اما کسی همین جمله را می‌تواند مبتنی بر نقد مدرن دین نیز بگوید و به این اعتبار، از خود آگاهی روشنایی بخش انسان‌گرایی پیروی کند» (گادامر، ۱۳۹۶: ص ۲۶).

البته گزاره «فلسفه مسیحی وجود ندارد»، جمله‌ای تک‌افتاده و جدا شده از بافت متن است و این امکان را فراهم نمی‌کند تا از جانب ما با کل متن سنجیده شود، اما این توانایی را دارد که امکان چنین تفسیرهای یکپارچه و البته متناقضی را نشان دهد. پیش معناها و تفاوت آنها نزد لوتر و منتقد مدرن دین است که موجب چنین تفاوت‌هایی در تفسیر می‌گردد، ولی بدفهمی نتیجه کدامین پیش فرض است؟ اگر هر دو تفسیر از انسجام برخوردار بوده و بدون هر گونه تناقضی، این بدفهمی نیز ذیل آن انسجام رخ داده باشد، مفسر چگونه می‌توانسته پیش معنای نادرست خود را تشخیص دهد؟ کدام تفسیر دل‌بخواهانه و کدام یک غیردل‌بخواهانه است؟

چگونگی اصلاح نوعی بدفهمی که از قضا منسجم و یکپارچه است، از بحث‌برانگیزترین مباحث توصیف فلسفی عمل فهم نزد گادامر است. گادامر نگرشی غیر سوپراکتیو به فهم دارد و مدعی است «ممکن نیست که عمل ذهن، معیار معنای اثر باشد» (Gadamer, 2013: xxviii)، ولی در عین حال مدعی است که «معنای متن همواره با موقعیت تاریخی مفسر تعیین می‌شود» (Ibid, p.307) و «پیش‌داوری مفسر، سازنده جهت‌گیری اولیه همه توان وی برای تجربه کردن است» (نیچه، ۱۳۸۵: ص ۷۴)، اما در این مثال با توجه به اینکه این بدفهمی، یکپارچه است، پس ریشه خطای فهم مفسر، نه در





متن که وحدت درون‌ماندگارش از معنا مفروض گرفته شده است، بلکه در پیش‌داوری‌های مفسر است. حال اگر این پیش‌داوری‌ها، پیش‌معناهایی پنهان از نظر باشند، با آنکه مفسر سعی دارد تا آنچه متن بیان می‌کند را از آن خود کند، اصلاح فهم مشکل‌تر نیز می‌گردد؛ چون تشخیص تناقض آنچه که آگاهانه و در دسترس نیست، امکان ندارد یا تحت این شرایط، چنانکه از قول گادامر نقل شد، «چیزی برای تناقض وجود ندارد». پس بدین ترتیب، درحالی که فرض وحدت معنایی متن ضروری است، اما نمی‌توان با تکیه صرف بر انسجام، یکپارچگی و وحدت متن، از اصلاح یا تأیید معنای اولیه برافکنده شده بر متن، تفسیرهای دل‌خواهانه و شخصی از آن، بطلان دور هرمنوتیکی و نیز کژفهمی اجتناب کرد.

۳. فرض حقیقت کامل بودن متن

گادامر همداستان با اندیشه هایدگر^۱ معتقد است که «این امکان که شخصی دیگر شاید بر حق باشد، جان علم هرمنوتیک است» (گروندن، ۱۳۹۱، «الف»: ص ۱۹۷). همچنین مدعی است که «تفسیر صحیح باید از تحکم من‌عندی (Arbitrary) باورهای نسنجیده و نامحسوس دوری کند» (Gadamer, 2013: p.279) و پرهیز از آن را در پرداختن به «درستی ذاتی سخن دیگری» می‌داند (وارنکه، ۱۳۹۵: ص ۹۹). این بدان معناست که مفسر افزون بر فرض صوری «وحدت درون‌ماندگار معنا»، یعنی انسجام متن، لازم است تا حقیقت و احتمال درست بودن آنچه را که متن برای گفتن دارد نیز به‌عنوان عنصری محتوایی فرض بگیرد. البته این فرض نیز موقتی است و گویای این نکته است که متن یا شخص بهتر از ما می‌داند و تأکیدی بر پذیرش نهایی آن توسط مفسر ندارد.

همان‌طور که خود گادامر اشاره کرده است «آنچه کسی در گفتگو، نامه، کتاب یا هر چیز دیگری به من می‌گوید، نخست ذیل این پیش‌فرض قرار می‌گیرد که مطلب

۱. نخستین وظیفه تأویل عبارت از نقد خویش است (گروندن، ۱۳۹۱، «الف»: ص ۱۷۸).

بیان شده نظر اوست، نه نظر من» (Gadamer, 2013: p.281)؛ «پس چیزی برای گفتن دارد» (ibid., p.310) و «همان‌طور که هر کس به خبرهایی که خبرنگار گزارش کرد باور دارد؛ زیرا او [در محل] حضور داشته یا مطلع تر است، ما نیز در اساس به این امکان که نویسندهٔ متنی منتقل شده آگاه‌تر از ماست، معتقدیم» (ibid., p.305). پس «تمامی تلاش‌ها در جهت فهم یک چیز، هنگامی آغاز می‌شود که فرد، در مقابل چیزی قرار بگیرد که بیگانه، چالش‌برانگیز و آشفته‌کننده است» (گادامر، ۱۳۹۵: ص ۱۴۱). «این بدان سبب است که آگاهی‌ای که به لحاظ هرمنوتیکی تربیت یافته است، از آغاز می‌بایست به غیریت متن حساس باشد، اما این نوع حساسیت نه متضمن بی‌طرفی (Neutrality) نسبت به محتوای متن است و نه خاموشی خود فرد، بلکه متضمن برجسته‌سازی (Foregrounding) و تخصیص (Appropriation) پیش‌معناها و پیش‌داوری‌های خود فرد است. مهم این است که [فرد] از سونگری خویش باخبر باشد تا متن بتواند خودش را با تمامی دیگربودگی‌اش آشکار سازد و به این ترتیب، حقیقت خود را در مقابل پیش‌معناهای فرد نمایان سازد» (Gadamer, 2013: p.282).

بدین ترتیب اگر مفسر، نظر «او» یا همان متن را مطلبی متفاوت، جدید و درست‌تر از آن چیزی که پیش‌تر از موضوع و محتوای متن می‌دانسته، فرض نگیرد، در سطح پیش‌داوری‌ها و معناهای شخصی چه‌بسا ناسازگار با متن بماند. در واقع «نمی‌توان به پیش‌داوری‌ای که پیوسته بدون جلب توجه، تأثیرگذار است، وقوف یافت مگر تنها هنگامی که به تعبیری، برانگیزاند» (ibid., p.310).

پس مفسر پس از فرض «وحدت معنایی»، با فرض «حقیقت کامل بودن» متن، این امکان را فراهم می‌سازد که حتی اگر از نادرستی پیش‌داوری‌های خود ناآگاه باشد، خود متن، آن پیش‌داوری‌ها را به چالش کشیده، به بازی گرفته (Malpas, 2015: p.653) و اصلاحشان را بر عهده گیرد. البته به نظر گادامر با آنکه گشودگی به متن و فرض محتوایی حقیقت کامل بودن آن، به مانند فرض صوری وحدت متن، برای عمل فهم ضروری است و بدون این دو فرض، ارزیابی فهم امکان‌پذیر نیست، اما هر دوی آنها موقتی‌اند و چه‌بسا که باطل گردند.



۴. پیش‌داشتِ کمال‌یافتگی

گادامر این فرض مشتمل بر عنصر صوری (وحدت و انسجام درونی) و محتوایی (حقیقت کامل بودن) را پیش‌داشتِ کمال‌یافتگی می‌نامد^۱ که به اصل حمل بر صحت (Principle of charity)^۲ در دیگر نظریه‌های تفسیر شباهت دارد.

گادامر در فصل چهارم (اصول نظریه‌ای دربارهٔ تجربهٔ هرمنوتیک) از کتاب حقیقت و روش از پیش‌داشتِ کمال‌یافتگی و عناصر صوری و محتوایی آن سخن گفته و می‌نویسد:

دوری که برای هر فهمی بنیادی است، این استلزام هرمنوتیکی را که پیش‌داشتِ کمال‌یافتگی می‌نامم نیز در بر دارد که آشکارا شرط صوری هر فهمی نیز می‌باشد. [پیش‌داشتِ کمال‌یافتگی] بیان می‌دارد که فقط آنچه به واقع وحدت معنا را قوام می‌بخشد قابل فهم است. پس وقتی متنی را می‌خوانیم پیوسته کمال‌یافتگی‌اش را فرض می‌گیریم و تنها زمانی که این فرض به خطا می‌رود - و متن قابل فهم نیست - خواندن متن را متوقف می‌کنیم و در کشف چگونگی اصلاح آن می‌کوشیم. قواعد چنین نقد متنی را می‌توان کنار گذاشت؛ زیرا نکته مهمی که شایستهٔ توجه است این است که استفاده از آن قواعد، به درستی به فهم محتوای متن وابسته است. پس پیش‌داشتِ کمال‌یافتگی که رهنمون همه فهم ماست، همواره توسط محتوای مشخص [معناداری]، تعیین می‌یابد. مفسر صرفاً وحدت درون‌ماندگاری از معنا را مفروض نمی‌گیرد، بلکه فهم او توسط انتظارات استعلایی دائمی معنا که ناشی از ارتباط با حقیقت آنچه گفته می‌شود است نیز

۱. «موضوع متن در ابتدای [خوانش مفسر] نه به‌عنوان امری که در خود نامنجم است (وحدت درون‌ماندگار معنا) تلقی می‌گردد و نه با آنچه دغدغه اصلی موضوع متن است (انتظارات استعلایی معنا که خاستگاهشان، حقیقت سخن گفته شده است) ناسازگار در نظر گرفته می‌شود» (Michelfelder and Palmer, 1989: p.182).

۲. «حمل بر صحت در تفسیر واژگان و افکار دیگران اجتناب‌ناپذیر است. از سوی دیگر، درست همان‌طور که باید [امکان] توافق با آنچه فرد بیگانه درباره آن سخن می‌گوید یا خطر بی‌معنا بودنش را به غایت بدانیم، همچنین باید آن خودانسجامی (Self-consistency) که به او نسبت می‌دهیم را نیز بیشینه داریم، [زیرا] در غیر این صورت او را نخواهیم فهمید» (Davidson, 2002: p.27).



هدایت می‌گردد. درست همان‌طور که گیرندهٔ یک نامه، اخبار مندرج در آن را می‌فهمد و نخستین بار همه چیز را با چشم‌های نویسندهٔ نامه می‌بیند؛ یعنی آنچه را که او نوشته است، درست در نظر می‌گیرد و در درک آرای خاص نویسنده بماهو نمی‌کوشد، ما نیز متون سنتی را بر اساس انتظارات معنایی که از رابطهٔ قبلی مان با موضوع برمی‌انگیزند، می‌فهمیم. نیز همان‌طور که هر کس به خبرهایی که خبرنگار گزارش کرده است باور دارد؛ زیرا که او [در محل] حضور داشته یا مطلع تر است، ما نیز در اساس به این امکان که نویسندهٔ متن منتقل شده، مطلع تر از ماست، معتقدیم. تلاش برای پذیرفتن آنچه که گفته می‌شود درست است، تنها زمانی شکست می‌خورد که می‌کوشیم متن را به مثابهٔ نظر دیگری از لحاظ روان‌شناختی یا تاریخی «فهم» کنیم؛ بنابراین پیش‌داوری کمال‌یافتگی نه تنها مشتمل بر این عنصر صوری است که متن باید معنای خودش را کامل افاده کند، بلکه این را نیز شامل می‌شود که آنچه متن می‌گوید حقیقت کامل است.

در اینجا نیز می‌بینیم که فهمیدن در درجهٔ اول به معنای فهم محتوای آنچه که گفته می‌شود است و فقط در مرتبهٔ ثانوی به معنای مجزاکردن و فهمیدن معنای ذاتی شخص دیگری است؛ از این رو، ابتدایی‌ترین هر شکلی از پیش‌شرط‌های هرمنوتیک، پیش‌فهم خود فرد باقی می‌ماند که خاستگاهش مشغول‌بودن به یک موضوع است. این همان چیزی است که تعیین می‌کند چه چیزی می‌تواند به عنوان وحدت معنا تحقق یابد و بدین ترتیب، تعیین می‌کند که چگونه پیش‌داشت کمال‌یافتگی اطلاق می‌گردد (Gadamer, 2013: p.305).

گادامر مفهوم «انتظار یا پیش‌داشت کمال‌یافتگی»^۱ را همچون نیرویی در مقابل امکان دلخواهانه‌بودن تفسیر معرفی می‌کند و آن را ویژگی خاص تفسیر متنی می‌داند (وارنکه، ۱۳۹۵: ص ۹۶). به نظر گادامر، فهم همواره متضمن این پیش‌فرض قابل تجدیدنظر است که آنچه قرار است به فهم درآید، فهم‌پذیر، یعنی کلی منسجم و از این رو معنا دار

1. "Anticipation or Fore-conception of completeness."





است (ملپاس و دیوی، ۱۳۹۴: ص ۲۲). هر مفسری در تلاش برای فهم، کمال‌یافتگی متن را پیش‌بینی می‌کند تا با کشمکش میان معنای پیش‌بینی‌شده و مقاومت متن از تفسیر نادرست اجتناب کند؛^۱ زیرا اگر متن مرجعیت نداشته باشد، فهم مفسر می‌تواند تحریف‌کننده معنا باشد؛ بنابراین پیش‌داشت کمال‌یافتگی، فرض مرجعیت متن است که پیش‌داوری‌ها و طرز فکرهای شخصی و دل‌بخوانانه مفسر را به چالش کشیده و مقدمه‌ای جهت اصلاح یا تأییدشان می‌گردد. گادامر می‌نویسد: «بنابراین پیش‌داوری کمال‌یافتگی نه تنها مشتمل بر این عنصر صوری است که متن باید معنای خودش را کامل افاده کند، بلکه این را نیز شامل می‌شود که آنچه متن می‌گوید حقیقت کامل است» (Gadamer, 2013: p.305).

پیش‌داشت کمال‌یافتگی بیانگر آن است که «هر خواننده‌ای انتظار دارد که متن، منسجم و بر طبق اصلی عقلانی، معنا دار باشد. فرایند تفسیر، تلاش برای درک آن چیزی است که متن به مثابه دیگری در [این] انتظار کمال‌یافتگی بیان می‌دارد. در این فرایند [جاری]، حقیقت موضوع، خود را به عنوان حقیقت، منکشف خواهد کرد و نوعی توافق حاصل خواهد شد. توافق و در نتیجه فهم، بر اساس توانایی و گرایش مفسر در به رسمیت شناختن دیگری به مثابه دیگری و تجربه و مواجهه (Meet) با دیگری به عنوان دیگری است» (Loevlie, 2003: p.39).

با فرض «پیش‌داشت کمال‌یافتگی»، مفسر به نوعی به «اصل حمل بر صحت» قائل می‌گردد تا به فهم مناسب او یاری رساند. این اصل در دیدگاه فیلسوفانی همچون کواين و دیویدسون مطرح می‌گردد. در مدخل هرمنوتیک از دانشنامه فلسفه استنفورد، در خصوص این اصل نزد دیویدسون چنین آمده است: «رهیافت دیویدسون به ماهیت قابلیت زبانی، بر نقش مقوم و اساسی آنچه در اصطلاح اصل حمل بر صحت در هر تفسیری خواننده می‌شود تأکید می‌شود. بنا بر این اصل، ما اصولاً و از اساس، یکدیگر را

۱. کمال‌یافتگی‌ای که آدمی پیش‌بینی می‌کند [و انتظار دارد]، همواره با کشاکش میان معنای پیش‌بینی‌شده و مقاومت متن یا آنچه که فرد در پی فهمش برآمده است، درهم می‌شکند. این کشمکش آن‌گاه که آدمی معنای عین‌های زیبایی‌شناختی را جستجو می‌کند، شدیدتر است؛ توانایی و ظرفیت آثار هنری در برهم‌شکستن پیش‌بینی‌ها از [توانایی] فهم‌های روزمره ما تشخیص‌پذیرتر است (Lawn, 2011: p.10).

تا جایی به منزله گوینده و کنشگر درک می‌کنیم که همدیگر را به‌مثابه کنشگر عاقل یا به زبان مک‌داول (McDowell)، کنشگر پذیرای هنجارهای خود فرض می‌کنیم. این برای دیویدسون معانی چندی دارد؛ از جمله اینکه ما گفته‌های صادقانه همدیگر را در کل، درست فرض می‌کنیم» (ربرگ و گسدال، ۱۳۹۳: ص ۴۰).

آنچه تا بدینجا آمد بُعدی پنهان دارد و آن میانه‌روی فلسفی گادامر است.^۱ فرض آنکه متن چیزی برای گفتن دارد، فرض حقیقت کامل بودن، مرجعیت و انسجام متن و در مجموع، پیش‌داشت کمال‌یافتگی، مقدمه‌ای می‌شود تا مفسر بتواند از دام خوانش دل‌بخوانانه و چشم‌انداز گرایانه نیچه‌ای در امان بماند، اما گادامر پیش‌داوری‌های مفسر را نیز به رسمیت می‌شناسد و بدین ترتیب، به پیش‌داوری که پس از روشنگری و در تفکر پوزیتیویستی بی‌اعتبار شمرده می‌شد، حیثیتی دوباره می‌بخشد. همین حیثیت‌بخشی (Rehabilitation) یا اعاده اعتبار پیش‌داوری به دست گادامر که ارزش‌گذاری‌ای مثبت بر نقش حجیت (Authority) و سنت به‌مثابه منابع موجه معرفت است، اغلب و مشهورتر از همه نزد هابرماس، شاخص محافظه‌کاری گادامر به‌لحاظ ایدئولوژیک دانسته شده است. خود گادامر آن را صرفاً چیزی می‌داند که به نحوی درخور، واکنش افراطی به این ایده‌ها را که با جنبش روشنگری رخ داد، تصحیح می‌کند (ملپاس و دیوی، ۱۳۹۴: ص ۲۳).

پس در هرمنوتیک گادامر، مفسر پای از دور هرمنوتیکی و تنش میان پیش‌داوری‌های خود و پیش‌داشت کمال‌یافتگی متن بیرون نمی‌گذارد و با انتظار وحدت و حقیقت متن، درون دور هرمنوتیکی باقی می‌ماند. دوام این دور با رد این باور از سوی گادامر که پیش‌داشت کمال‌یافتگی، در نهایت کمالی تحقق‌یافتنی است^۲ و رد

۱. این است آنچه گادامر در اندیشه هایدگر می‌یابد: حد وسطی میان انحلال پوزیتیویستی خود و چشم‌انداز گرای نیچه‌ای. مسئله فقط این است که چگونه به پیش‌طرح‌اندازی‌های «مناسبی» می‌رسیم که به «خود شی» [یا خود متن] اجازه سخن گفتن می‌دهد (گروندن، ۱۳۹۱: ص ۱۷۸).

۲. شیوه بیان گادامر گرچه گاه چندان دقیق نیست، اما واضح است که مقصود او این نیست که بگوید فهمیدن بر مفهوم کمال‌یافتگی استوار است یا یک کلیت ثابت معنا هرگونه تشبیه هرمنوتیکی به معنا را تضمین و تأیید می‌کند (Davey, 2006: p.186).





این باور که فرد می‌تواند متأملانه عقاید خویش را نادیده گرفته و خود را جای دیگری بگذارد (Bilen, 2001: p.8)، حفظ می‌گردد. رد این باورها و تأکید بر این ملاحظه که «تلاش برای پذیرفتن آنچه که گفته می‌شود درست است، تنها زمانی شکست می‌خورد که سعی می‌کنیم متن را به‌مثابه نظر دیگری از لحاظ روان‌شناختی یا تاریخی، فهم کنیم» (Gadamer, 2013: 305)، باعث می‌گردد تا پیش‌داشت کمال‌یافتگی که نخستین گام داوری فهم و یکی از دو معیار تعیین درستی آن است، معیاری درونی^۱ برای ارزیابی فهم به‌شمار آید.

مرور زمان (Zeitenabstand) یا فاصله زمانی (Temporal distance)، دیگر معیار درستی فهم نزد گادامر است. معیار فاصله زمانی بر خلاف معیار نخست که بر عنصر نزدیکی و آشنایی (Familiarity) پافشاری دارد، بر عنصر بیگانگی (Strangeness) تأکید می‌ورزد. پیش‌داوری‌ها یا افق مفسر و افق متن که به مفسر به ارث رسیده است، همگی در یک فرهنگ مشترک و سنت واحد ریشه دارند که همان عنصر نزدیکی میان مفسر و متن است، ولی از سوی دیگر، به علت فاصله زمانی میان مفسر و متن، تنش میان حال و گذشته وجود دارد که همان عنصر بیگانگی است؛ یعنی بیگانگی مفسر با نیت مؤلف. البته «جایگاه هرمنوتیک همین در - میان‌بودن (in-between) است» (Gadamer, 2013: p.306)، بودن میان آنچه که در متن آشناست و آنچه با مفسر غرابت دارد.

گادامر می‌گوید:

تنها/اغلب^۲ فاصله زمانی است که می‌تواند مسئله نقد در علم هرمنوتیک را حل کند؛ یعنی چگونه پیش‌داوری‌های حقیقی را که به‌وسیله آنها می‌فهمیم، از پیش‌داوری‌های باطل که به‌وسیله آنها بد می‌فهمیم، تمیز دهیم» (گروندن، ۱۳۹۱،

۱. تناسب فهم با موضوع متن یکی از معیارهای صحت تفسیر است، [اما] فاصله زمانی و فاصله‌ای که با نوشتار ایجاد شده است، نقش معیار خارجی فهم درست را ایفا می‌کند (Bilen, 2001: p.37).
 ۲. هنگامی که چاپ پنجم حقیقت و روش، چاپ سال ۱۹۸۶ مجموعه آثار منتشر شد، گادامر این فقره را بازننگری کرد و جای «تنهاست» را به «اغلب» داد.

«الف: ص ۱۷۹). «فاصله زمانی کار پالایش را انجام می‌دهد و موانع فهم و عناصر
مضمون آن را آشکار می‌کند، ولی فاصله زمانی در کنار جنبه سلبی جریان
پالایش، جنبه ایجابی هم دارد. فاصله زمانی از یک سو پیش‌داوری‌های موردی
و ناموجه را معلوم و معدوم می‌سازد و از سوی دیگر، اجازه می‌دهد
پیش‌داوری‌های موجه، یعنی پیش‌داوری‌هایی که فهم اصیل را به وجود
می‌آورند نمایان و متمایز شوند (Gadamer, 2013: p.309).

در نهایت جهت‌داری مفسر نسبت به فهم خویش از متن، معیار پیش‌داشت
کمال‌یافتگی اگرچه لازم است، کافی نخواهد بود. هرچند مفسر، چیزی را که درست
است می‌جوید و پیش‌داشت کمال‌یافتگی را در هر خوانش از متن مفروض می‌دارد، اما
در نهایت گذر زمان است که معیار تمایز میان پیش‌داوری‌های درست از نادرست قرار
می‌گیرد. از این جهت، دوباره بر این قول گادامر تأکید می‌کنیم که «تنها فاصله زمانی
است که می‌تواند مسئله نقد در علم هرمنوتیک را حل کند؛ یعنی چگونه
پیش‌داوری‌های حقیقی را که به وسیله آنها می‌فهمیم، از پیش‌داوری‌های باطل که به
وسیله آنها بد می‌فهمیم، تمیز دهیم» (ibid.).

نتیجه‌گیری

عمل فهمیدن فارغ از آنکه فهم، اصیل یا کثرفهمی بوده باشد، به پیش‌داوری‌های مفسر
وابسته است؛ زیرا پیش‌داوری مفسر، شرط فهمیدن است. پس شروع عمل فهمیدن به
طرح‌افکنی پیش‌بینی معنایی اولیه به‌مثابه پیش‌داوری از جانب مفسر به متن بستگی دارد،
اما تشخیص درستی و نادرستی آن ادعا یا معنای اولیه که در نتیجه چرخش درون دور
هرمنوتیکی، معنای کلی متن را به‌مثابه حقیقت متن، ایجاد و تفسیر می‌کند، با نظر به
درون دور هرمنوتیکی (گفتگوی درونی میان مفسر و متن) و نیز با توجه به بیرون از دور
هرمنوتیکی میان مفسر و متن (گذر زمان)، امکان‌پذیر می‌گردد.
بررسی درستی فهم تکوینی یک متن با نظر به درون دور هرمنوتیکی، همان بررسی





تحقیق التزام پیش داشت کمال یافتگی است که شرطی است لازم جهت سنجش درستی معنای اولیه‌ای که توسط خود مفسر، بر متن فرافکننده شده است؛ زیرا تحقق دؤر هرمنوتیکی و فهم، درون‌زبانی است یا به تعبیری درون مفسر روی می‌دهد و پیش از همه نزد خودش قابل بررسی است. بدین ترتیب، مفسر پس از طرح افکنی معنایی اولیه، نخست با فرض وحدت و انسجام درونی متن به‌عنوان عنصر صوری پیش داشت کمال یافتگی و سپس با فرض حقیقت کامل بودن متن به‌منزله عنصر محتوایی متن، کشمکش میان معنای پیش‌بینی شده و مقاومت متن را به تماشا می‌نشیند تا از تفسیر نادرست بپرهیزد.

فرض صوری «وحدت و انسجام درونی»، متن را قادر می‌سازد تا به‌مثابه یک گُل، خودبیانگر و موثق باشد و برای مفسر این امکان را فراهم می‌آورد تا حفظ انسجام و تناسب میان معنای اولیه خویش با متن را بررسی کند، ولی اگر این معنای فرافکننده شده نادرست باشد و از قضا سبب بدفهمی یکپارچه‌ای از متن گردد، مفسر از آن روی که صرفاً به انسجام متن و نه محتوای آن نظر دارد، قادر به تشخیص و اصلاح معنای اولیه خویش نخواهد بود. پس ضرورت باور مفسر به وحدت متن، به معنای بی‌نیازی از ارزیابی آن نیست؛ زیرا این فرض برای رفع بدفهمی متن، ضروری، اما ناکافی است و لازم است حقیقت و احتمال درست بودن محتوای متن نیز ارزیابی گردد. بدین ترتیب، اگر چه فرض وحدت و انسجام درونی، فرضی صوری است، با مناطی محتوایی یعنی معنا به‌مثابه یک کل ارزیابی می‌گردد؛ از این روی مفسر «حقیقت کامل بودن» متن را نیز فرض می‌گیرد. این فرض محتوایی، امکان خروج مفسر از سطح پیش‌داوری‌ها و معنای شخصی چه‌بسا نادرست را مهیا می‌کند؛ زیرا متن را قادر می‌سازد تا تحریک‌کننده مفسر و پیش‌داوری‌های نادرست و پنهان‌درکار او باشد، آنها را به بازی بگیرد و اصلاح کند. البته این دو فرض که در مجموع التزام پیش داشت کمال یافتگی نامیده می‌شوند، صرفاً ارزیابی درونی دؤر هرمنوتیکی (فرایند فهم میان مفسر و متن) را امکان‌پذیر می‌نمایند و درنهایت ممکن است که گذر زمان، رأی خلاف آن داشته باشد؛

زیرا خوانش‌های مفسران مختلف از یک متن در طول زمان، می‌تواند ارزیابی درونی مفسران پیشین را به چالش بکشد. پس سرانجام این فاصله زمانی یا ارزیابی دور هرمنوتیکی از بیرون است که به ما مجال می‌دهد تا پیش‌داوری‌های درست و نادرست را از یکدیگر تفکیک کنیم.



بیت

پیش‌داشت کمال یافتگی؛ شرط ضروری فهم و کزفهمی نزد گادامر

کتابنامه

۱. پالم، ریچارد (۱۳۹۵)، علم هرمنوتیک، ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
۲. رمبرگ، بیورنت و کریستین گسدال (۱۳۹۳)، هرمنوتیک (دانشنامه فلسفی استنفورد)، ترجمه: مهدی محمدی، تهران: ققنوس.
۳. شرت، ایون (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی فاره‌ای، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۴. کی. اشمیت، لارنس (۱۳۹۵)، درآمدی بر فهم هرمنوتیک، ترجمه: بهنام خداپناه، تهران: نشر ققنوس.
۵. گادامر، هانس گئورگ (۱۳۹۴)، رازوارگی سلامت (هنر شفابخشی در عصر علم)، ترجمه: نرگس تاجیک، تهران: روزگار نو.
۶. _____ (۱۳۹۵)، هرمنوتیک، زبان، هنر، ترجمه: عبدالله امینی، مقاله زبان و فهم، آبادان: پرسش.
۷. _____ (۱۳۹۶)، هرمنوتیک دین و اخلاق، ترجمه: شهاب‌الدین امیرخانی، تهران: کتاب پارسه.
۸. گروندن، ژان (۱۳۹۱)، درآمدی به علم هرمنوتیک فلسفی، ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات مینوی خرد.
۹. _____ (۱۳۹۱)، هرمنوتیک، ترجمه: محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.
۱۰. لان، کریس (۱۳۹۵)، ویتگنشتاین و گادامر، ترجمه: مرتضی عابدینی فرد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
۱۱. مانتزاوینوس، کریستوستموس (۱۳۹۵)، هرمنوتیک طبیعت‌گرایانه، ترجمه: علیرضا حسن‌پور و رقیه مرادی، تهران: نقش و نگار.
۱۲. ملیاس، جف و نیکولاس دیوی (۱۳۹۴)، گادامر و زیبایی‌شناسی او (دانشنامه فلسفه استنفورد ۴۱)، ترجمه: وحید غلامی‌پور فرد. تهران: ققنوس.
۱۳. نیچه، فریدریش و دیگران (۱۳۸۵)، هرمنوتیک مدرن: گزیده جستارها، ترجمه: بابک احمدی، هانس گئورگ گادامر، مقاله همگانیت مسئله هرمنوتیک، تهران: نشر مرکز.
۱۴. وارنکه، جورجیا (۱۳۹۵)، گادامر (هرمنوتیک، سنت و عقل)، ترجمه: اصغر واعظی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. واینسهایمر، جوئل (۱۳۸۱)، هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، ترجمه: مسعود علیا، تهران: ققنوس.



16. Bernstein, Jay M. (1994), *Frankfurt School: Vol. 6*, Routledge.
17. Bilen, Osman (2001), *The Historicity of Understanding and the Problem of Relativism in Gadamer's Philosophical Hermeneutics*, New York: The Council for Research in Values & Philosophy.
18. Davey Nicholas (2006), *Unquiet understanding: Gadamer's philosophical hermeneutics*, State University of New York Press.
19. Davidson, Donald (2001), *Inquiries into Truth and Interpretation*, Oxford: Oxford University Press.
20. Gadamer, Hans-George (1992), *Hans-Georg Gadamer on Education, Poetry, and History: Applied Hermeneutics*, D. Misgeld and G. Nicholson (ed.), Albany, NY: State University of New York Press.
21. _____ (2013), *Truth and Method*, translated by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London: Bloomsbury Academic.
22. Lawn, Chris (2011), *The Gadamer Dictionary*, London & New York: Continuum Publishing Group.
23. Loevlie, Elisabeth Marie (2003), *Literary Silences in Pascal, Rousseau, and Beckett*, Oxford: Oxford University Press.
24. Malpas, Jeff and Gander, Hans-Helmuth (2015), *The Routledge Companion to Hermeneutics*, Routledge.
25. Michelfelder, Diane P and Richard E. Palmer (1989), *Dialogue and Deconstruction*, New York: State University of New York Press.
26. Schleiermacher, Friedrich (1998), *Hermeneutics and Criticism, translated and Edited by Andrew Bowie*, Cambridge: Cambridge University Press.



نظر:

پیش‌داشت کمال یافتگی: شرط ضروری فهم و کز فهمی نزد گادامر